

## کالبد شکافی مکانیزم دستیابی به تسلیحات غیرمتعارف

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۰۳/۱۷	سید حمزه صفوی <sup>۱</sup>
تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۵/۰۶/۰۲	فرشید آبادی زمان <sup>۲</sup>
صفحات مقاله: ۶۷ - ۱۰۰	

### چکیده:

اگرچه بیش‌تر پژوهشگران حوزه گسترش هسته‌ای، آنارشی در سیستم بین‌الملل و تهدیدات محیطی را به‌عنوان اصلی‌ترین انگیزه دولت‌ها در تلاش برای دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی مدنظر قرار می‌دهند؛ با این حال، در پاسخ به این پرسش که «چگونه تهدیدات امنیتی بر تصمیم دولت‌ها به اشاعه تأثیر می‌گذارد؟»، چارچوب تحلیلی منسجمی در دست نداریم. از این‌رو، مقاله حاضر، چارچوبی تحلیلی ارائه می‌دهد که با بررسی سه متغیر «سطح تهدیدات محیطی»، «قدرت نسبی کشور اشاعه‌گر» و «ضمانت امنیتی موثق»، نحوه کنش متقابل راهبردی این سه متغیر و برآیند تأثیر آن بر وضعیت هسته‌ای کشور اشاعه‌گر مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پاسخ به این پرسش که «چرا برخی کشورها علی‌رغم مواجهه با تهدیدات امنیتی مخاطره‌آمیز، از اقدام در راستای هسته‌ای شدن اجتناب می‌کنند؟»، این فرضیه مطرح می‌شود که کشور اشاعه‌گری که از حمایت متعهد هسته‌ای متعهد (استقرار تسلیحات هسته‌ای خارجی در خاک کشور اشاعه‌گر) برخوردار است، انگیزه‌ای برای هسته‌ای شدن ندارد که این چارچوب تحلیلی پیشنهادی با استفاده از الگوهای تاریخی توسعه هسته‌ای آزموده می‌شود.

\* \* \* \* \*

### واژگان کلیدی

بازدارندگی، تهدیدات امنیتی، حمله بازدارنده، ضمانت امنیتی موثق، موازنه قدرت.

۱ - استادیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل؛ دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران / safavi@ut.ac.ir

۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز؛ دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

## مقدمه

از ابتدای عصر هسته‌ای، گسترش هسته‌ای دغدغه مهمی برای پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل بوده است. به‌طور شاخص، نگرانی‌های امنیتی یکی از مهم‌ترین فاکتورهای تشویق‌کننده کشورها برای دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی بوده است. نخستین متفکرانی که در صدد شناخت پیامدها و علل هسته‌ای شدن دولت‌ها برآمدند، به‌طور عمده از منظر مفروضات رئالیستی به موضوع اشاعه می‌نگریستند. از دیدگاه واقع‌گرایان، نوعی تمایل طبیعی به تسلیحات هسته‌ای به دلیل قدرت بازدارندگی آن وجود دارد و هرچه احساس ناامنی افزایش یابد، انگیزه دولت‌ها برای دستیابی به این تسلیحات بیش‌تر خواهد شد. (قهرمانپور، ۱۳۸۷: ۳۰) مطابق با گفتمان‌های امنیت محور کنونی در حوزه اشاعه، امنیت تنها دلیل لازم و کافی برای اشاعه هسته‌ای است (Yuan, 1999: 22)، اما با این حال برخی از کشورهایی که با تهدیدهای امنیتی بسیار جدی مواجه‌اند، گامی در مسیر دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی بر نداشته‌اند. هرچند که بیش‌تر پژوهشگران این حوزه با این موضوع موافقند که امنیت، تشویق‌کننده اصلی دولت‌ها در جهت دستیابی به تسلیحات هسته‌ای است، اما هیچ چارچوب تحلیلی منسجمی در دست نداریم که با استفاده از متغیرهای قابل سنجش چگونگی تأثیر محیط راهبردی سیستم بین‌الملل را بر گسترش این تسلیحات توضیح دهد. (قاسمی، ۱۳۹۲: ۲۳۹) سیاست‌گزاران نیز عمیقاً نگران گسترش هسته‌ای هستند. پافشاری آمریکا بر خاورمیانه به‌عنوان مهم‌ترین مخاطب رویکرد منع اشاعه، از آن جهت اهمیت دارد که تثبیت هژمونی آمریکا در غرب آسیا، پیش‌زمینه هژمونی جهانی است. (تخشید و نوریان، ۱۳۸۷: ۱۱۳) جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای یکی از اهداف عمده سیاست خارجی ایالات متحده در سرتاسر عصر هسته‌ای بوده است. (جعفری و پیرمحمدی، ۱۳۹۴: ۱۹۱)

چرا کشورهایی با دشمنان قدرتمند (اتحاد شوروی در پایان دهه ۱۹۴۰، چین در ابتدای دهه ۱۹۶۰ و پاکستان در سال ۱۹۹۰) هسته‌ای شدند، در حالی که سایر کشورها در مواجهه با تهدیداتی به همان نسبت خطرناک، از دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی خودداری کرده‌اند؟

چرا برخی از متحدان آمریکا مانند فرانسه، پاکستان و آفریقای جنوبی به تسلیحات اتمی دست یافتند، اما برخی دیگر از متحدان آمریکا مانند کره جنوبی، سوئد و آلمان غربی یا هیچ اقدامی در زمینه دستیابی انجام ندادند و یا از ادامه برنامه هسته‌ای منصرف شدند؟ چه زمانی تعهدات امنیتی قدرت‌های هسته‌ای در قبال متحدان غیرهسته‌ای‌شان به منع گسترش می‌انجامد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها با استفاده از نمونه‌های تاریخی اشاعه هسته‌ای، ما یک چارچوب تحلیل امنیت محور ارائه می‌دهیم که علاوه بر تأکید بر اهداف امنیتی کشور اشاعه‌گر، میزان تأثیر دشمنان و متحدان را بر فرآیند هسته‌ای شدن کشور اشاعه‌گر مورد بررسی قرار خواهد داد. ما این فرضیه را خواهیم آزمود که «اقدام در جهت دستیابی به تسلیحات هسته‌ای، به کنش متقابل راهبردی کشور اشاعه‌گر و دشمنانش بستگی دارد». این کنش متقابل به نوبه خود به دو عامل وابسته است: ۱- میزان قدرت نسبی کشور اشاعه‌گر؛ ۲- آیا کشور اشاعه‌گر، متحد هسته‌ای قابل اعتماد دارد یا خیر؟

به هر میزان قدرت نسبی کشور اشاعه‌گر بیش‌تر باشد، احتمال تلاش در جهت دستیابی به تسلیحات هسته‌ای افزایش می‌یابد، زیرا در محاسبات راهبردی این کشور، تأثیر تسلیحات اتمی بر امنیت، هزینه‌های اقدام در جهت اشاعه را توجیه‌پذیر می‌سازد، اما در صورتی که کشور اشاعه‌گر از لحاظ قدرت نسبی ضعیف باشد، فاکتور متحد هسته‌ای، نقش مهمی در تصمیم کشور اشاعه‌گر خواهد داشت. اگر کشور اشاعه‌گر نسبت به آینده حمایت امنیتی متحد هسته‌ای خود تردید داشته باشد، احتمال اقدام در جهت گسترش هسته‌ای افزایش خواهد یافت.

پس از معرفی چارچوب تحلیلی، نشان خواهیم داد که این چارچوب چگونه دوگونه اشاعه هسته‌ای را روشن‌تر خواهد ساخت: ۱- تاکنون تنها کشورهای قدرتمند یا کشورهایی که متحدان هسته‌ای قدرتمند دارند، به تسلیحات هسته‌ای دست یافته‌اند. هیچ نمونه تاریخی وجود ندارد که کشوری ضعیف و یا فاقد متحد هسته‌ای موفق به دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی شده باشد. ۲- گسترش سلاح‌های اتمی پس از پایان جنگ سرد شتاب کندتری یافته است. علی‌رغم نگرانی‌های جدی در مورد «دومینوی هسته‌ای» تنها دو دولت پاکستان و کره شمالی

در دوران برتری نظامی آمریکا به تسلیحات هسته‌ای دست یافته‌اند. (هرچند که در معاهده منع گسترش، این دو کشور به‌عنوان کشورهای هسته‌ای به رسمیت شناخته نشده‌اند). آن دسته از متحدان آمریکا که به ادامه حمایت‌های واشنگتن با دیده تردید می‌نگرند، پس از پایان جنگ سرد با تهدیدات امنیتی اندکی مواجه بوده‌اند و هم‌چنین آن دسته از دولت‌هایی که با آمریکا روابط دوستانه ندارند و فاقد متحد هسته‌ای می‌باشند در مقابل خطر حمله بازدارنده، از اقدام در جهت اشاعه خودداری می‌کنند. (Fuhrmann, 2014: 924-931)

در بخش ۱، ادبیات پژوهشی موجود در حوزه اشاعه هسته‌ای را مرور می‌کنیم. در بخش ۲، چارچوب تحلیلی پیشنهادی را معرفی خواهیم کرد. در بخش ۳، چارچوب تحلیلی پیشنهادی را در مورد نمونه‌های تاریخی کشورهایی که به تسلیحات اتمی دست یافته‌اند، خواهیم آزمود و در بخش ۴، عملکرد سه نمونه از کشورهای اشاعه‌گر را در زمینه برنامه گسترش هسته‌ای بررسی خواهیم کرد و در پایان به مطالعه برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز جمهوری اسلامی ایران در چارچوب پیشنهادی خواهیم پرداخت.

#### ادبیات پژوهشی معاصر در حوزه اشاعه هسته‌ای:

ادبیات پژوهشی در حوزه علل گسترش هسته‌ای در قالب سه موج توسعه یافته است. اندیشمندان موج نخست بر روی الگوهای امنیت محور (معمای امنیت) متمرکز می‌شوند. کنت والتز «معمای امنیت» را این‌گونه توصیف می‌کند: «وضعیتی که در آن دولت‌ها به خاطر کسب امنیت خود را مسلح می‌کنند و باعث ایجاد دوری باطل می‌شوند. دولت‌هایی که به خاطر کسب امنیت مسلح می‌شوند، احساس امنیت کمتری می‌کنند و اسلحه بیش‌تری خریداری می‌کنند؛ زیرا ابزار دستیابی به امنیت برای یک کشور، مایه تهدید برای دیگری است.» (والتز، ۱۳۹۲: ۲۹۸) فرض اصلی الگوهای امنیت محور بر نقش ویژه تهدیدات مخاطره‌آمیز امنیتی بر انگیزه و تمایل دولت‌ها به اشاعه مبتنی است (Mearsheimer, 1993: 38) و هرچه سطح تهدیدات افزایش می‌یابد، احتمال اقدام در جهت دستیابی به تسلیحات اتمی بیش‌تر می‌شود. با توجه به مخاطراتی که این سلاح‌ها بر سایر کشورها اعمال می‌کنند، الگوهای امنیت محور

این گونه استدلال می‌کنند که اشاعه، خود باعث اشاعه بیش‌تر می‌شود و به عبارت دیگر، اشاعه منجر به «دومینوی هسته‌ای» خواهد شد. (هاشمی و زمانی‌نیا، ۱۳۹۱: ۱۵)

هرچند که سلاح‌های هسته‌ای می‌تواند در جهت بازدارندگی در مقابل تهدیدات نظامی متعارف به خدمت گرفته شود، واکنش دولت‌ها به ظهور تهدیدات هسته‌ای، رایج‌ترین الگو برای گام برداشتن در جهت دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی است. (Kydd, 2000: 236)

علی‌رغم اینکه الگوهای امنیت محور به‌طور ذاتی مهم و قابل ملاحظه هستند، اما پیش‌بینی‌های بدبینانه این نظریه‌ها تحقق نیافتند. تعداد دولت‌های هسته‌ای نسبتاً ثابت مانده و آهنگ اشاعه در میان کشورهای غیرهسته‌ای بسیار کندتر از پیش‌بینی‌ها صورت گرفته است و امروزه تنها ۹ کشور دارای تسلیحات اتمی هستند. عدم رخداد پیش‌بینی‌های الگوهای امنیت محور منجر به تمرکز مجدد بر «خودداری هسته‌ای» گردیده است. به‌طوری که زمانی که آن دسته از تهدیدات امنیتی که موجب تحریک و برانگیختن برنامه هسته‌ای می‌شوند، کاهش یابند، کشور مورد تهدید از ادامه برنامه هسته‌ای خود صرف‌نظر خواهد کرد. (Arquilla, 1997:17)

هسته‌ای را می‌توانیم به صورت پیامدهای منفی خارجی هسته‌ای شدن تعریف کنیم. برای کشورهایی که با تهدیدات بسیار حیاتی امنیتی مواجه نیستند، دستیابی به تسلیحات اتمی می‌تواند منجر به بدتر شدن محیط امنیتی آنها گردد. بنابراین، این دسته از کشورها از هسته‌ای شدن اجتناب می‌کنند و یا حتی (در مورد آفریقای جنوبی) به‌طور داوطلبانه زرادخانه جنگ افزارهای هسته‌ای خود را نابود می‌کنند. (Purkitt, 2005: 189)

نقایص الگوهای اولیه امنیتی، منجر به پیدایش موج دوم ادبیات پژوهشی در این حوزه گردید. در میان بدیل‌های دیگر برای دستیابی به جنگ افزارهای هسته‌ای، توجه خاصی بر روان‌شناسی رهبران متمرکز شده است (Hymans, 2006: 455-465)، در مدل سیاست‌های داخلی (مدل سازمانی) به سلاح‌های هسته‌ای به‌عنوان ابزاری برای ارتقای منافع بروکراتیک داخلی نگریسته می‌شود. در این مدل، متخصصان هسته‌ای، نظامیان و سیاست‌مداران هرکدام بر اساس منافع خود از هسته‌ای شدن استقبال می‌کنند و نوعی بروکراسی هسته‌ای ایجاد می‌نمایند که مانع ایجاد تمرکز در

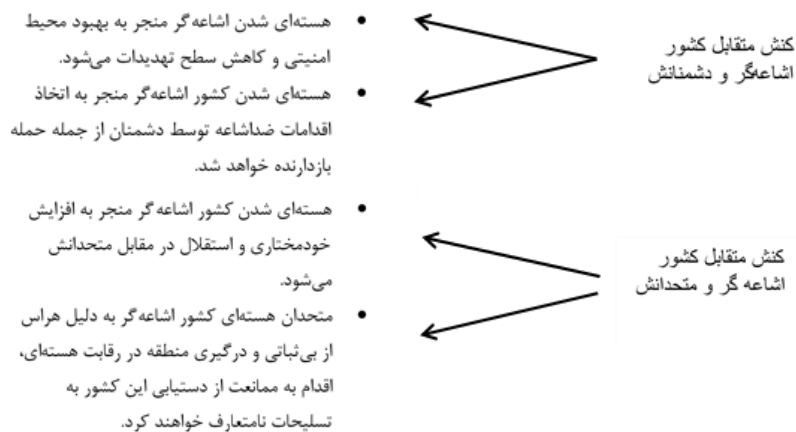
تصمیم‌گیری‌های راجع به اشاعه می‌شود. هم‌چنین درجه و میزان انسجام نخبگان، میزان انسجام اجتماعی و آسیب‌پذیری حکومت‌ها در برابر چالش‌های داخلی از دیگر متغیرهایی است که در مدل سازمانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. (قاسمی، ۱۳۹۲: ۲۵۶) در مدل هنجاری به تسلیحات اتمی به‌عنوان نماد هویتی نگریسته می‌شود. رفتار دولت‌ها نه به واسطه محاسبات رهبران پیرامون منافع امنیت ملی یا منافع سازمانی و بروکراتیک، بلکه به وسیله هنجارهای ریشه‌دار و عقاید مشترک حول رفتار مشروع در روابط بین‌الملل جهت داده می‌شود. (زهرانی، ۱۳۹۲: ۱۱۴) نوع نظام سیاسی (Way, 2011)، و مسابقه تسلیحاتی که توسعه فناوری هسته‌ای بر دولت‌ها تحمیل می‌کند. (Hymans, 2012) از دیگر متغیرهای مورد بررسی در موج دوم ادبیات پژوهشی این حوزه است. موج سوم شامل روش‌های کمی و تمرکز بر روی فرصت‌های اشاعه به جای تحلیل صرف تمایل دولت‌ها و ابعاد امنیتی تهدیدها می‌شود. (Fuhrmann, 2014) این موج بر روی نقش دولت‌های قدرتمند در محدودسازی دسترسی به فناوری و مواد هسته‌ای به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در اشاعه تأکید می‌کند (نظریه‌های عرضه و تقاضا).

هر کدام از این سه موج در درک ما از موضوع اشاعه سهم بسزایی دارند، با این حال هیچ‌کدام از این الگوها نمی‌توانند به‌طور سیستماتیک نقش نگرانی‌های امنیتی را در واداشتن دولت‌ها به اقدام در جهت دستیابی به تسلیحات هسته‌ای توضیح دهند. به‌طور نمونه هیچ‌کدام نمی‌توانند توضیح دهند که چرا کره شمالی علی‌رغم شدیدترین تحریم‌های اقتصادی اعمال شده، به برنامه هسته‌ای خود ادامه داد، در حالی که کشورهایی مانند لیبی و تایوان در نهایت از ادامه برنامه هسته‌ای خود دست کشیدند. مطمئناً اولویت‌های سیاسی و روان‌شناختی رهبران و نخبگان حاکم در واکنش به محیط راهبردی کشورها شکل می‌گیرد. برای درک نقش این اولویت‌ها و عوامل در فرآیند اشاعه، باید نقش متن امنیتی را که این عوامل در آن متن عمل می‌کنند، تبیین کنیم. در بخش بعدی با ارائه چارچوب تحلیلی، به بررسی نقش این متن امنیتی به‌عنوان بخش مرکزی موضوع اشاعه می‌پردازیم.

### چارچوب تحلیل

نظریه‌ی ما بر مبنای نقش و تأثیر کلی محیط امنیتی بر احتمال دستیابی کشور اشاعه‌گر به تسلیحات هسته‌ای طرح‌ریزی شده است. هرچند که این چارچوب تحلیلی در رده الگوهای امنیت محور قرار می‌گیرد، اما به جای تمرکز بر نقش دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای بر امنیت کشور اشاعه‌گر، بر عوامل تشویق‌کننده کشور اشاعه‌گر در برنامه‌ریزی در جهت دستیابی به این تسلیحات متمرکز خواهیم شد. از آنجایی که دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای نیازمند صرف هزینه‌های زیاد و سرمایه‌گذاری بر روی منابع علمی، فناوری و صنعت می‌باشد و هم‌چنین با توجه به اینکه برنامه هسته‌ای تنها پس از گذشت مدت زمان قابل توجه به نتیجه خواهد رسید، فرآیند اشاعه هسته‌ای می‌تواند به وسیله تهدید یک جنگ بازدارنده توسط دشمن و یا اطمینان‌بخشی موثق در مورد حمایت از امنیت و تمامیت ارضی کشور اشاعه‌گر توسط متحد هسته‌ای‌اش متوقف شود.

در طی فرآیند هسته‌ای شدن، نظریه‌ی ما بر کنش متقابل راهبردی میان سه کنشگر اصلی مبتنی است: «کشور اشاعه‌گر»، «دشمنانش» و در صورت وجود، «متحد هسته‌ای کشور اشاعه‌گر». این کنش متقابل راهبردی از طریق چهار مکانیزم زیر صورت می‌گیرد:



برای درک نتیجه کلی این ساختار بر تصمیم کشور اشاعه‌گر باید کنش متقابل راهبردی میان این سه پارامتر را در یک چارچوب مشخص ترکیب کنیم. در ادامه، مکانیزم‌هایی را که طی آن محیط راهبردی منجر به «اشاعه» و یا «خودداری هسته‌ای» می‌شود، بررسی خواهیم کرد. به‌طور شاخص، دو مسیر علی منجر به افزایش احتمال دستیابی به تسلیحات اتمی و سه مکانیزم متمایز، منجر به «خودداری هسته‌ای» خواهد شد (شکل ۱). این مکانیزم‌ها به‌وسیله چهار متغیر مستقل شکل می‌گیرد: هزینه مالی برنامه هسته‌ای - سطح تهدیدات محیطی - سطح موازنه قدرت بین کشور اشاعه‌گر و دشمنانش - وجود حمایت امنیتی موثق توسط متحد هسته‌ای کشور اشاعه‌گر (وجود تسلیحات هسته‌ای خارجی مستقر در خاک کشور اشاعه‌گر). متغیر وابسته ما در این چارچوب تحلیلی، وضعیت هسته‌ای کشور اشاعه‌گر است که می‌تواند شامل دو وضعیت باشد: ۱- وضعیت غیرهسته‌ای؛ ۲- وضعیت هسته‌ای. مکانیزم علی که متغیرهای مستقل را به متغیر وابسته (وضعیت هسته‌ای) مرتبط می‌کند، از طریق دو متغیر واسطه‌ای عمل می‌کند: هزینه جنگ بازدارنده - نتیجه کلی دستیابی به تسلیحات هسته‌ای.



دستیابی به جنگ‌افزار هسته‌ای می‌تواند موجب کاهش تهدیدات امنیتی کشور اشاعه‌گر در مقابل دشمنانش و هم‌چنین افزایش استقلال و خودمختاری کشور اشاعه‌گر در مقابل متحدان هسته‌ای‌اش شود. برای جلوگیری از هسته‌ای شدن کشور اشاعه‌گر، دشمنان و متحدان آن کشور هر دو سیاست‌های متفاوتی را اتخاذ خواهند کرد. مهم‌ترین و قدرتمندترین ابزارهای منع گسترش شامل تهدید به جنگ بازدارنده از سوی دشمنان و تعهد موثق مبنی بر حمایت از امنیت و تمامیت ارضی کشور اشاعه‌گر از سوی متحد هسته‌ای و در برخی موارد قول پاداش‌های اقتصادی می‌باشد. درجه تأثیرگذاری اقدامات منع گسترش و ضداشاعه، به میزان



جدی بودن تهدیدات بازدارنده دشمن و موثق بودن حمایت کشور متحد بستگی دارد.

(Kroenig, 2011: 16-25)

میزان تمایل و انگیزه کشور اشاعه‌گر به اقدام در راستای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای، در نخستین گام به این امر بستگی دارد که آیا این کشور به منافع امنیتی مورد نظرش دست خواهد یافت یا خیر؟ ما ارزش منابع، مواد و سخت‌افزارهای لازم جهت برنامه هسته‌ای را «هزینه برنامه هسته‌ای» می‌نامیم (متغیر مستقل اول). این پرسش که آیا سرمایه‌گذاری در برنامه جنگ‌افزارهای هسته‌ای منطقی و به صرفه خواهد بود یا خیر؟ به متغیر مستقل دوم بستگی دارد: «وجود تهدید مخاطره‌آمیز امنیتی از سوی دشمن». زمانی که تهدید امنیتی جدی و خطرناکی وجود داشته باشد، هسته‌ای شدن از طریق جابجایی موازنه قدرت، منجر به کاهش این تهدیدات خواهد شد. این جابجایی در موازنه قدرت را «نتیجه دستیابی» می‌نامیم. با در کنار هم قرار دادن این دو متغیر مستقل، دولت اشاعه‌گر تنها زمانی اقدام به گام برداشتن در مسیر دستیابی به تسلیحات هسته‌ای خواهد کرد که یک تهدید امنیتی جدی، موجب بزرگ‌تر شدن «نتیجه دستیابی» (جابجایی در موازنه قدرت) نسبت به هزینه برنامه هسته‌ای شود. کشورهایی که با تهدیدات امنیتی مخاطره‌آمیز و جدی مواجه نیستند، هزینه‌های دنبال کردن فعالیت‌های هسته‌ای را بسیار بزرگ‌تر از «نتیجه دستیابی به تسلیحات هسته‌ای» خواهند یافت و بنابراین، تلاشی در جهت هسته‌ای شدن نخواهند کرد. هم‌چنین بهبود محیط امنیتی در طی فرآیند هسته‌ای شدن کشور اشاعه‌گر، آن کشور را از ادامه برنامه اتمی‌اش منصرف خواهد ساخت (مانند کشور سوئد). (Hymans, 2012)

همان‌طور که نظریه‌پردازان موج سوم شرح داده‌اند، ممکن است دولت اشاعه‌گر مایل به اقدام در راستای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای باشد، اما به دلیل فقدان فرصت لازم برای انجام این برنامه، به جنگ‌افزارهای اتمی دست نیابد. (Kroenig, 2011) دشمن کشور اشاعه‌گر می‌تواند با حمله بازدارنده و یا تهدید به حمله، ضمن سلب این فرصت، اجازه تغییر در موازنه قدرت را به کشور اشاعه‌گر ندهد. ارزش منابعی را که در جنگ بازدارنده نابود می‌شوند، «هزینه جنگ بازدارنده»

مینامیم. (متغیر واسطه‌ای اول) با ترکیب «هزینه جنگ بازدارنده» و «تغییر در سطح موازنه قدرت»، به دومین متغیر واسطه‌ای در چارچوب تحلیلی پیشنهادی می‌رسیم:

«نتیجه خالص دستیابی» «هزینه جنگ بازدارنده» «تغییر در سطح موازنه قدرت»

«نتیجه خالص دستیابی به تسلیحات هسته‌ای»

رابطه‌ای که در بالا به دست آوردیم، معادله بنیادین ما در تفسیر مکانیزم‌های علی گسترش هسته‌ای خواهد بود. این معادله را به اختصار «معادله دستیابی هسته‌ای» می‌نامیم.

هنگامی که «نتیجه خالص دستیابی» بسیار بالاست، از آنجایی که «تغییر در سطح موازنه قدرت» تقریباً ثابت است، هزینه جنگ بازدارنده برای دشمن اندک و بنابراین، تهدید جنگ بازدارنده بسیار جدی خواهد بود. در نتیجه، احتمال اشاعه کاهش می‌یابد. در این مرحله برخی از کشورها از ادامه برنامه هسته‌ای منصرف می‌شوند (مانند لیبی)، اما برخی دیگر به امید پنهان ماندن برنامه دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای، به آن ادامه می‌دهند (مانند عراق). در هر صورت به دلیل بالا بودن «نتیجه خالص دستیابی»، کشور اشاعه‌گر فرصتی برای هسته‌ای شدن نخواهد داشت. حالت دوم مربوط به زمانی است که «تغییر در سطح موازنه قدرت» از «هزینه جنگ بازدارنده» کمتر باشد. در این وضعیت «نتیجه خالص دستیابی» منفی خواهد بود و بنا بر ارزیابی راهبردی دشمن، برنامه هسته‌ای کشور اشاعه‌گر نسبت به هزینه‌های جنگ بازدارنده، زیان کمتری خواهد داشت. در این حالت، تهدید جنگ بازدارنده جدی نیست و کشور اشاعه‌گر فرصت لازم برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای را خواهد داشت. واکنش بسیاری از کشورهای اروپایی در قبال هسته‌ای شدن انگلیس و فرانسه به خوبی درستی این حالت از «معادله دستیابی هسته‌ای» را نشان می‌دهد.

قطعاً با افزایش «نتیجه خالص دستیابی»، تمایل و انگیزه کشور اشاعه‌گر به هسته‌ای شدن افزایش می‌یابد، اما از یک نقطه بحرانی به بعد (فراتر از نقطه بیشینه نتیجه خالص دستیابی) احتمال اشاعه با نتیجه خالص دستیابی رابطه معکوس پیدا می‌کند. بسیاری از الگوهای امنیت محور که پیش‌بینی می‌کنند، با افزایش «نتیجه خالص دستیابی» احتمال اشاعه از سوی کشور اشاعه‌گر افزایش می‌یابد، نقش حمله بازدارنده در این معادله را در نظر نمی‌گیرند. از دیدگاه این الگوها، همواره با تشدید

وخامت شرایط امنیتی منطقه و نظام بین‌الملل، احتمال دستیابی کشور غیرهسته‌ای به تسلیحات اتمی افزایش می‌یابد. از نگاهی دیگر به معادله، به هر میزان مقدار «تغییر در سطح موازنه قدرت» نسبت به هزینه جنگ بازدارنده بیش‌تر شود، احتمال حمله بازدارنده دشمن افزایش می‌یابد. از آنجایی که هر کشور اشاعه‌گر، در طی فرآیند هسته‌ای شدن باید از یک بازه زمانی به شدت آسیب‌پذیر عبور کند، دشمن همواره این فرصت را خواهد داشت که پیش از دستیابی کشور اشاعه‌گر به سلاح‌های هسته‌ای، تهاجم بازدارنده خود را آغاز کند. (مانند حمله بازدارنده اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای سوریه و عراق) جدول یک بیانگر این مفهوم است که چگونه رابطه بین «تغییر در سطح موازنه قدرت»، «هزینه برنامه هسته‌ای» و «هزینه حمله بازدارنده»، بر وضعیت هسته‌ای کشور اشاعه‌گر (متغیر وابسته) تأثیر می‌گذارد:

ناحیه ۱	ناحیه ۲	ناحیه ۳
دولت اشاعه‌گر فرصت هسته‌ای شدن را دارد، اما انگیزه‌ای برای این اقدام ندارد؛ زیرا تغییر در سطح موازنه قدرت از هزینه برنامه هسته‌ای و هزینه حمله بازدارنده کوچک‌تر است.	دولت اشاعه‌گر هم انگیزه و هم فرصت هسته‌ای شدن را دارد؛ زیرا تغییر در سطح موازنه قدرت از هزینه برنامه هسته‌ای بزرگ‌تر است، اما تغییر در سطح موازنه قدرت از هزینه حمله بازدارنده کوچک‌تر است.	دولت اشاعه‌گر برای هسته‌ای شدن انگیزه دارد، اما فرصت نخواهد داشت؛ زیرا تغییر در سطح موازنه قدرت از هزینه برنامه هسته‌ای و هزینه حمله بازدارنده بزرگ‌تر است.

هرچه از ناحیه یک به سمت ناحیه سوم پیش می‌رویم، موازنه قدرت به نفع کشور اشاعه‌گر افزایش می‌یابد. در ناحیه اول از آنجایی که هزینه برنامه هسته‌ای از تغییری که به دنبال توانمند شدن هسته‌ای در سطح موازنه قدرت ایجاد می‌شود، بیش‌تر است؛ بنابراین، کشور اشاعه‌گر به دلیل اجتناب از هزینه‌های مالی و دیپلماتیک انگیزه‌ای برای پیگیری برنامه هسته‌ای خود نخواهد داشت. در ناحیه دوم تغییری که در موازنه قدرت به نفع کشور اشاعه‌گر ایجاد می‌شود، از هزینه برنامه هسته‌ای بیش‌تر است؛ بنابراین، انگیزه کافی وجود خواهد داشت، ضمناً به دلیل اینکه هزینه حمله بازدارنده برای دشمن، از تغییری که توانمندی هسته‌ای کشور اشاعه‌گر در سطح موازنه قوا بین دو کشور ایجاد می‌کند، بیش‌تر است؛ دشمن از حمله خودداری کرده و بدین ترتیب، کشور اشاعه‌گر فرصت ادامه برنامه هسته‌ای خود را خواهد داشت. در ناحیه سوم به این دلیل که توانمندی هسته‌ای

کشور اشاعه‌گر کاملاً موازنه قدرت را به ضرر دشمن تغییر می‌دهد، هزینه حمله بازدارنده برای دشمن پایین خواهد بود و به دلیل بالا بودن احتمال حمله نظامی به تأسیسات هسته‌ای کشور اشاعه‌گر، فرصتی برای ادامه برنامه هسته‌ای وجود نخواهد داشت.

اکنون به این پرسش پاسخ می‌دهیم: «چه عاملی تعیین‌کننده نتیجه خالص دستیابی خواهد بود؟»

برای کشور اشاعه‌گری که تحت حمایت متحد هسته‌ای نیست، متغیر مستقل سوم (سطح موازنه قدرت بین کشور اشاعه‌گر و دشمنانش) از طریق دو مکانیزم عامل تعیین‌کننده نتیجه خالص دستیابی است. مکانیزم اول: اگر سطح موازنه قدرت به نفع کشور اشاعه‌گر باشد، مقدار نتیجه خالص دستیابی اندک خواهد بود. از آنجایی که کشور اشاعه‌گر از سطح قدرت بالاتری نسبت به دشمنانش برخوردار است، هسته‌ای شدن برای امنیت‌اش مزایای کمی در پی خواهد داشت. هم‌چنین بر اساس محاسبات راهبردی دشمن، با هسته‌ای شدن کشور اشاعه‌گر، چشم‌انداز امنیتی آینده تغییر محسوسی نخواهد داشت. به علاوه سطح بالای توان نظامی کشور اشاعه‌گر، هزینه حمله بازدارنده را به‌طور چشم‌گیری افزایش می‌دهد. از این رو، تهدید جنگ بازدارنده جدی نبوده و کشور اشاعه‌گر فرصت کافی برای اشاعه را خواهد داشت. در میان کشورهایی که متحد هسته‌ای ندارند، ترکیب «تهدیدات امنیتی جدی و مخاطره‌آمیز» و «قدرت نسبی زیاد» منجر به ایجاد شرایط کافی برای هسته‌ای شدن خواهد شد (مانند نمونه اتحاد شوروی).

مکانیزم دوم: اگر سطح موازنه قدرت به نفع کشور اشاعه‌گر نباشد مقدار نتیجه خالص دستیابی بسیار زیاد خواهد بود. با توجه به اینکه دستیابی به تسلیحات هسته‌ای چشم‌انداز امنیتی کشور اشاعه‌گر را به‌طور قابل ملاحظه‌ای بهبود می‌بخشد، سطح تهدیدات برای دشمن افزایش خواهد یافت. از آنجایی که کشور اشاعه‌گر قدرت نسبی اندکی دارد، هزینه جنگ بازدارنده بسیار کم و در نتیجه تهدید به حمله بازدارنده بسیار جدی خواهد بود. بنابراین، احتمال دستیابی به تسلیحات هسته‌ای از سوی کشور اشاعه‌گر ضعیف و فاقد حمایت متحد هسته‌ای بسیار اندک است (مانند برنامه هسته‌ای عراق و سوریه).

از دو مکانیزم بالا به این نتیجه می‌رسیم که دستیابی کشور اشاعه‌گر ضعیف به تسلیحات هسته‌ای به دومین عامل تعیین‌کننده «نتیجه خالص دستیابی» بستگی دارد: «آیا کشور اشاعه‌گر ضعیف از حمایت تضمین شده و قابل اطمینان متحد هسته‌ای برخوردار است یا خیر؟» (متغیر مستقل چهارم). از میان سه نوع تعهد امنیتی، یعنی «اتحاد»، «نیروی نظامی متعارف خارجی مستقر در خاک کشور اشاعه‌گر» و «تسلیحات هسته‌ای خارجی مستقر در خاک کشور اشاعه‌گر»، ما روی گونه سوم متمرکز خواهیم شد.

تسلیحات هسته‌ای خارجی مستقر در خاک کشور اشاعه‌گر با افزایش دادن هزینه جنگ بازدارنده برای دشمنان کشور اشاعه‌گر، «نتیجه خالص دستیابی» را به شدت کاهش خواهد داد. با این اقدام سطح موازنه قدرت به نفع کشور اشاعه‌گر ضعیف تقویت و فرصت کافی جهت دستیابی به تسلیحات هسته‌ای فراهم خواهد شد. به‌طور همزمان، وجود تسلیحات هسته‌ای خارجی، علاوه بر کاهش «نتیجه خالص دستیابی» موجب کاهش تمایل کشور اشاعه‌گر به دستیابی به تسلیحات هسته‌ای نیز می‌شود. پاسخ این پارادوکس در «هزینه برنامه هسته‌ای» نهفته است. تعهد متحد هسته‌ای به تأمین امنیت کشور اشاعه‌گر موجب می‌شود، «تغییر در سطح موازنه قدرت» به قدری کاهش یابد که حتی از هزینه برنامه هسته‌ای نیز کمتر شود. در این وضعیت با فقدان مشوق عقلانی لازم جهت اجرای برنامه هسته‌ای، اساساً اشاعه رخ نخواهد داد.

از سوی دیگر، حتی اگر حمایت امنیتی متحد هسته‌ای، قابل اطمینان باشد، کشور اشاعه‌گر با دوگونه تردید (معمای امنیتی) مواجه است: ۱- کشور اشاعه‌گر نسبت به حمایت امنیتی متحد هسته‌ای خود در میان مدت اطمینان دارد، اما در بازه زمانی طولانی مدت نسبت به ادامه این حمایت با تردید روبروست؛ زیرا با توجه به تحول در محیط امنیتی نظام بین‌الملل، امکان افول هژمونی متحد هسته‌ای وجود خواهد داشت. در چنین وضعیتی احتمال اشاعه افزایش می‌یابد (مانند برنامه هسته‌ای پاکستان). در این وضعیت، اگر متحد هسته‌ای نسبت به تداوم حمایتش از کشور اشاعه‌گر اطمینان بخشی لازم را انجام دهد، احتمال اینکه کشور اشاعه‌گر اقدام به خودداری هسته‌ای کند، افزایش می‌یابد (مانند کره جنوبی)؛ ۲- ممکن است کشور اشاعه‌گر نسبت به حمایت متحد هسته‌ای خود در آینده اطمینان کافی

را داشته باشد، اما (مانند منافع فراسرزمینی فرانسه در سال‌های دهه ۱۹۵۰) کشور اشاعه‌گر منافع امنیتی گسترده‌تری را تعریف کرده باشد؛ به طوری که بر اساس محاسبات راهبردی متحد هسته‌ای، حمایت از این منافع هزینه‌های بسیار زیاد و سطح تهدیدات گسترده‌تری را ایجاد کند. در چنین وضعیتی متحد هسته‌ای تمایلی به حمایت از این دسته از منافع کشور اشاعه‌گر نخواهد داشت و انگیزه کافی برای گام برداشتن در مسیر دستیابی به تسلیحات هسته‌ای فراهم خواهد شد.

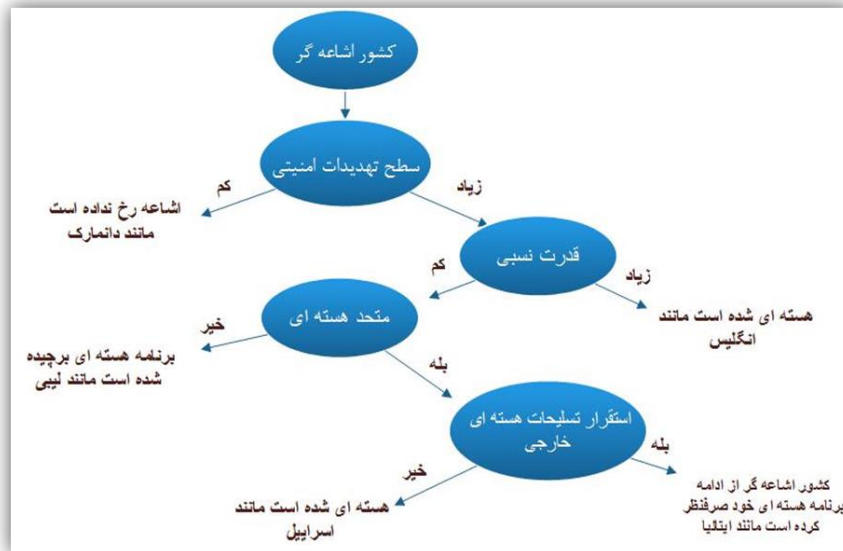
شکل شماره‌ی ۲، به طور خلاصه وضعیت‌های متفاوت کشور اشاعه‌گر و احتمال اقدام در راستای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای را نشان می‌دهد. چهار عامل تأثیرگذار در این مکانیزم‌ها عبارتند از:

- ۱) سطح تهدیدات امنیتی که کشور اشاعه‌گر با آنها مواجه است؛
- ۲) سطح موازنه قدرت بین کشور اشاعه‌گر و دشمنانش؛
- ۳) اطمینان یا تردید نسبت به تضمین حمایت از امنیت کشور اشاعه‌گر از سوی متحد هسته‌ای؛
- ۴) اطمینان یا تردید نسبت به تضمین حمایت از منافع امنیتی گسترده‌تر کشور اشاعه‌گر از سوی متحد هسته‌ای (مانند منافع فراسرزمینی یا جنگ پیشدستانه از سوی کشور اشاعه‌گر با کشور ثالث).

بنابراین، کشور ضعیف و فاقد حمایت متحد هسته‌ای و هم‌چنین کشوری که به تعهد حمایت متحد هسته‌ای خود نسبت به منافع گسترده‌تر امنیتی اش اطمینان کامل دارد، به ترتیب «فرصت» و «انگیزه» کافی برای هسته‌ای شدن نخواهند داشت.

هنگامی که تهدیدات امنیتی که کشور اشاعه‌گر با آنها مواجه است، مخاطره‌آمیز و جدی بوده و نتیجه دستیابی بر امنیت کشور اشاعه‌گر بیش‌تر از هزینه برنامه هسته‌ای باشد، این کشور بر آستانه تمایل غلبه خواهد کرد. با این حال، با بهبود محیط امنیتی و یا اطمینان‌بخشی متحد هسته‌ای نسبت به تضمین حمایت از امنیت کشور اشاعه‌گر در طی فرآیند هسته‌ای شدن، این کشور تمایل به ادامه برنامه هسته‌ای خود را از دست خواهد داد (کشور اشاعه‌گر در وضعیت قبل از آستانه تمایل قرار خواهد گرفت)، اما صرف غلبه بر آستانه تمایل برای تکمیل پروژه دستیابی به تسلیحات هسته‌ای

کافی نیست (شرط لازم است، ولی کافی نیست) ممکن است کشور اشاعه‌گر علاقه مند به دستیابی به این تسلیحات باشد، اما فرصت کافی را در اختیار نداشته باشد. به طور نمونه، زمانی که تغییر در سطح موازنه قدرت بزرگ‌تر از هزینه حمله بازدارنده باشد، دشمن چه با تهدید به حمله و چه با جنگ بازدارنده از برنامه هسته‌ای کشور اشاعه‌گر جلوگیری خواهد کرد. (کشور اشاعه‌گر در وضعیت قبل از آستانه فرصت قرار خواهد گرفت) برای غلبه بر آستانه فرصت، کشور اشاعه‌گر باید از قدرت نسبی بیش‌تر و یا از حمایت امنیتی موثق متحد هسته‌ای برخوردار باشد، زیرا در هر دو صورت هزینه حمله بازدارنده افزایش می‌یابد. کشوری که در وضعیت بالاتر از آستانه تمایل و فرصت قرار دارد، تنها در صورتی مبادرت به اشاعه خواهد کرد که یا نسبت به آینده اتحاد دچار تردید باشد و یا مانند برنامه هسته‌ای فرانسه، تعهد امنیتی متحدانش شامل منافع گسترده‌تر کشور اشاعه‌گر نشود. به طور خلاصه کشورهایی که نسبت به تعهد امنیتی متحد هسته‌ای خود اطمینان موثق دارند، تمایلی به اشاعه نخواهند داشت (پایین‌تر از آستانه تمایل قرار می‌گیرند). از سوی دیگر، کشورهای ضعیف فرصتی برای هسته‌ای شدن نخواهند یافت (پایین‌تر از آستانه فرصت).



## الگوهای تجربی اشاعه هسته‌ای

در جدول شماره‌ی ۲ تنها دو کشور آمریکا و اتحاد شوروی سابق در بازه زمانی تلاش برای دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی، متحد هسته‌ای نداشته‌اند. بنابراین، «نتیجه خالص دستیابی» فقط به سطح قدرت نسبی بستگی دارد و به دلیل سطح قدرت نسبی بالای این دو کشور، حمله بازدارنده بسیار پرهزینه است. (تهدید به حمله بازدارنده جدی نیست)، در مورد کشورهای ضعیف از آنجایی که سطح موازنه قدرت به نفع کشور اشاعه‌گر نیست، خطر حمله بازدارنده بسیار جدی و در نتیجه، احتمال اقدام به اشاعه بسیار اندک خواهد بود. هیچ‌کدام از کشورهای ضعیف به تسلیحات هسته‌ای دست نیافتند. تنها عراق و سوریه به امید پنهان ماندن، به برنامه اتمی خود ادامه دادند و متحمل حمله بازدارنده و تحریم‌های اقتصادی شدند. مباران تأسیسات هسته‌ای عراق و سوریه توسط رژیم صهیونیستی نمونه‌ی برجیش هسته‌ای با اقدام فیزیکی و تخریبی است (حمله بازدارنده). سیاست برجیش هسته‌ای بر محور برنامه هسته‌ای طرف مقابل از طریق تشویق، تهدید، ارعاب، فشار و در نهایت، اقدام به تخریب فیزیکی مبتنی است. (زهرانی، ۱۳۹۲: ۱۱۶) در مدل برجیش هسته‌ای لیبی سه عامل نقش مهم داشته‌اند که عبارتند از: ترس رژیم قذافی از مخالفت‌های داخلی به دلیل صرف هزینه‌های گزاف در راستای هسته‌ای شدن، تحریم‌های آمریکا و متحدانش علیه این کشور و امنیتی شدن فضای گسترش هسته‌ای پس از ۱۱ سپتامبر. فشارهای آمریکا به منظور رها کردن برنامه‌های موشکی و هسته‌ای و تحریم‌های فلج‌کننده علیه لیبی باعث شد قذافی تصور خود را نسبت به تسلیحات هسته‌ای به‌عنوان ابزاری برای کسب پرستیژ و برتری منطقه‌ای تغییر دهد و حرکت به سمت هسته‌ای شدن را به مثابه عاملی برای کاهش امنیت خود ببیند. مدل برجیش هسته‌ای لیبی نمونه خوبی از برجیش با فشار و تهدید به شمار می‌رود. (زهرانی، ۱۳۹۲: ۱۱۹) سه جمهوری پیشین اتحاد شوروی (بلاروس، قزاقستان و اوکراین) تسلیحات هسته‌ای را پس از فروپاشی شوروی به ارث بردند و در سال ۱۹۹۶ به روسیه منتقل کردند. بنابراین، نمی‌توانیم این سه کشور را در زمره کشورهایی که به فناوری و تسلیحات هسته‌ای دست یافته‌اند، به شمار آوریم. (کاظمی، ۱۳۹۲: ۳۳) برجیش هسته‌ای تایوان، کره جنوبی، استرالیا، ایتالیا و آلمان غربی ناشی از تغییر چشم‌گیر محیط تهدیدات امنیتی آنها، تضمین بقای شان توسط آمریکا و همچنین اطمینان از امنیت و استقلال سیاست‌های شان بوده است



(Hersman, 2006)، اما زمانی که کشور اشاعه‌گر نسبت به حمایت متحد هسته‌ای خود اطمینان کافی نداشته و یا منافع حیاتی بسیار گسترده‌ای داشته باشد (به‌طوری که متحد هسته‌ای نسبت به حمایت از آن منافع تمایل نداشته باشد)، احتمال اشاعه افزایش می‌یابد. چین، هند، پاکستان، رژیم صهیونیستی و آفریقای جنوبی همگی نسبت به ادامه حمایت متحد هسته‌ای خود در طولانی مدت، با معمای امنیتی مواجه بودند. (کاظمی، ۱۳۹۲: ۳۶-۴۲) (به‌طوری که اکنون شاهد هستیم، با گذشت ۴۹ سال از دستیابی رژیم صهیونیستی به تسلیحات هسته‌ای، آمریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی حامی این رژیم همواره نسبت به ادامه شهرک‌سازی‌های آن در مناطق اشغالی ابراز نگرانی کرده و حاکمیت این رژیم بر بلندی‌های جولان را به رسمیت نشناخته‌اند.) در مورد برنامه هسته‌ای فرانسه و انگلیس، علی‌رغم اطمینان این دو کشور نسبت به حمایت‌های آمریکا، از آنجایی که این دو کشور منافع حیاتی‌شان را بسیار گسترده و فراسرزمینی تعریف کرده بودند، مبادرت به اقدام در راستای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای نمودند. (Goldstein, 2000)

در حالی که در طی جنگ سرد به‌طور متوسط هر پنج سال یک کشور به کشورهای هسته‌ای اضافه شده است، پس از پایان جنگ سرد و اکنون با گذشت بیش از ۲۵ سال، تنها دو کشور پاکستان و کره شمالی به تسلیحات هسته‌ای دست یافته‌اند. پایان جنگ سرد از دو طریق بر روند اشاعه در میان کشورها تأثیر گذاشته است: ۱- فضای امنیتی را برای متحدان ایالات متحده و کشورهایی که با آن روابط دوستانه داشتند، بهبود بخشید. این امر موجب کاهش تأثیر دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای بر امنیت این کشورها گردید. آرژانتین و برزیل در سال ۱۹۹۰ تصمیم به برجپیش هسته‌ای گرفتند. با انتقال قدرت از نظامیان به غیرنظامی‌ها و بر اساس ایده‌ای تقریباً رئالیستی، از آنجایی که هر دو کشور، حمله مستقیم از جانب دیگری را بسیار دور از انتظار می‌دیدند، با پایان جنگ سرد و بهبود چشم‌انداز امنیتی تصمیم به برجپیش گرفتند. رهبران دو کشور ضمن تقبیح آشکار سلاح‌های هسته‌ای و ادوات انفجار هسته‌ای، بر تأسیس نظام راستی‌آزمایی و بازرسی و ایجاد چارچوبی برای اجرای کامل پادمان‌های آژانس و پیوستن به نسخه جدید پیمان منطقه‌عاری از سلاح‌های هسته‌ای در آمریکای لاتین تأکید کردند. (فهرمانپور، ۱۳۸۸: ۱۸۸) آفریقای جنوبی نیز که به منظور مقابله با تهدید کمونیسم اقدام به گسترش تسلیحات هسته‌ای کرده بود، مدت کوتاهی پس از پایان جنگ سرد اقدام به برجپیش نمود. آفریقای

جنوبی تا به امروز تنها کشوری است که اقدام به خلع سلاح کرده است. ۲- پایان جنگ سرد هزینه حمله بازدارنده را به‌طور قابل ملاحظه‌ای برای آمریکا کاهش داد و از سوی دیگر تهدید تهاجم بازدارنده از سوی آمریکا را به‌طور چشم‌گیری اعتبار بخشید. با پایان جنگ سرد اتحاد شوروی پذیرفت که دیگر قادر به برابری راهبردی با آمریکا نیست. (حسینی متین، ۱۳۸۸: ۱۵۸) بنابراین، پس از جنگ سرد احتمال اشاعه در میان کشورهای که با آمریکا روابط خصمانه دارند، کاهش یافت.

کشور	سال‌های استقرار تسلیحات هسته‌ای آمریکا	سال‌های پیمان دفاعی با آمریکا	آیا هسته‌ای شده است؟
کانادا	۱۹۸۴-۱۹۶۴	۲۰۰۰-۱۹۴۹	خیر
یونان	۲۰۰۰-۱۹۶۰	۲۰۰۰-۱۹۵۱	خیر
بلژیک	۲۰۰۰-۱۹۶۳	۲۰۰۰-۱۹۴۹	خیر
ایتالیا	۲۰۰۰-۱۹۵۷	۲۰۰۰-۱۹۴۹	خیر
هلند	۲۰۰۰-۱۹۶۰	۲۰۰۰-۱۹۴۹	خیر
ترکیه	۲۰۰۰-۱۹۵۹	۲۰۰۰-۱۹۵۱	خیر
آلمان	۲۰۰۰-۱۹۵۵	۲۰۰۰-۱۹۵۴	خیر
ژاپن	۱۹۷۲	۲۰۰۰-۱۹۵۱	خیر
فیلیپین	۱۹۷۷-۱۹۵۷	۲۰۰۰-۱۹۵۱	خیر
کره جنوبی	۱۹۹۱-۱۹۵۸	-	خیر
اسپانیا	۱۹۷۹-۱۹۵۸	۲۰۰۰-۱۹۸۱	خیر
تایوان	۱۹۷۴-۱۹۵۸	۱۹۷۹-۱۹۵۴	خیر
دانمارک	۱۹۶۵-۱۹۵۸	۲۰۰۰-۱۹۴۹	خیر
مراکش	۱۹۶۳-۱۹۵۴	-	خیر

جدول شماره‌ی ۱: استقرار تسلیحات هسته‌ای آمریکا و پیمان دفاعی با آمریکا (۱۹۴۵-۲۰۰۰) (Reiter, 2013)

کشور	بازه زمانی برنامه هسته‌ای	دشمنان	متحد هسته‌ای
آرژانتین	۱۹۶۸-۹۰	برزیل+کوبا+شوروی	-
استرالیا	۱۹۵۶-۶۱	اندونزی+چین [شوروی]	[آمریکا]
استرالیا	۱۹۶۷-۷۲	چین [شوروی]	[آمریکا]

-	لیبی+مراکش {آمریکا}	۹۳-۱۹۸۳	الجزایر
-	آرژانتین+کوبا+شوروی	۹۰-۱۹۵۳	برزیل
[شوروی]	تایوان+آمریکا	۶۴-۱۹۵۵	چین
{شوروی}	اسرائیل {فرانسه+انگلیس+آمریکا}	۶۷-۱۹۵۵	مصر
[آمریکا+انگلیس]	شوروی	۶۰-۱۹۴۶	فرانسه
{شوروی}	چین+پاکستان [آمریکا]	۷۴-۱۹۵۴	هند
-	ایران+اسرائیل+آمریکا [فرانسه+انگلیس]	۹۱-۱۹۷۲	عراق
{فرانسه+انگلیس+آمریکا}	مصر+عراق+اردن+سوریه {شوروی}	۶۷-۱۹۴۹	اسرائیل
[آمریکا]	شوروی	۵۸-۱۹۵۷	ایتالیا
-	آمریکا	۲۰۰۳-۱۹۷۰	لیبی
[چین]	کره جنوبی+آمریکا	۲۰۰۶-۱۹۶۵	کره شمالی
[آمریکا]	هند {شوروی}	۹۰-۱۹۷۲	پاکستان
{آمریکا}	آنگولا {شوروی}	۷۹-۱۹۶۹	آفریقای جنوبی
[آمریکا]	کره شمالی [چین+شوروی]	۷۶-۱۹۵۹	کره جنوبی
-	آمریکا	۴۹-۱۹۴۵	شوروی
-	شوروی	۶۹-۱۹۵۴	سوئد
-	شوروی	۶۹-۱۹۴۶	سوئیس
-	اسرائیل+آمریکا	۲۰۰۱-?	سوریه
[آمریکا]	چین [شوروی]	۷۷-۱۹۶۷	تایوان
{آمریکا}	چین {شوروی}	۸۸-۱۹۸۷	تایوان
[آمریکا]	شوروی	۵۲-۱۹۴۵	انگلیس
-	آلمان+ژاپن	۴۵-۱۹۴۲	آمریکا
[آمریکا+انگلیس]	شوروی	۵۸-۱۹۵۷	آلمان غربی
-	شوروی	۶۱-۱۹۵۴	یوگسلاوی
-	شوروی	۸۷-۱۹۷۴	یوگسلاوی
-	-	۹۳-۱۹۸۵	رومانی

جدول شماره‌ی ۲: هنگامی که متحد هسته‌ای دارای اتحاد رسمی نظامی است، با علامت [متحد] و در غیر این صورت با {متحد} نشان داده شده است. (The Correlates of War Project)

### مروری بر برنامه هسته‌ای سه نمونه از کشورهای اشاعه‌گر

در این بخش، به منظور ارزیابی مکانیزم‌های پیشنهادی در چارچوب تحلیلی که در بخش ۳ ارائه دادیم، برنامه هسته‌ای، تهدیدات امنیتی و رفتار متحدان هسته‌ای در قبال کشورهای فرانسه، پاکستان و عراق را بررسی می‌کنیم. فرانسه و پاکستان علی‌رغم حمایت‌های امنیتی، نظامی و اقتصادی آمریکا، در مواجهه با تهدیدات امنیتی مهم و مخاطره‌آمیز برنامه هسته‌ای خود را تا مرحله دستیابی به تسلیحات هسته‌ای ادامه دادند. نمونه عراق نشانگر این مکانیزم است که چگونه کشوری ضعیف و فاقد حمایت متحد هسته‌ای، فرصتی برای گسترش هسته‌ای نخواهد داشت.

#### فرانسه (۱۹۴۶-۶۰)

برنامه هسته‌ای فرانسه از سال ۱۹۴۶ آغاز شد و در سال ۱۹۶۰ این کشور نخستین جنگ‌افزارهای هسته‌ای خود را آزمایش کرد. پیشرفت سریع برنامه هسته‌ای فرانسه در دهه ۱۹۵۰ تا حد زیادی نتیجه بدگمانی فزاینده نخبگان سیاسی - نظامی این کشور نسبت به ادامه حمایت‌های آمریکا از منافع حیاتی فرانسه بود. به‌طور مشخص دو تحول عمده در دهه ۱۹۵۰ منجر به تسریع در روند هسته‌ای شدن این کشور گردید.

نخستین تحول مربوط به اتخاذ سیاست «عکس‌العمل متقابل اتمی» از سوی ناتو در پاسخ به حمله فرضی هسته‌ای شوروی به اروپای شرقی بود. اتخاذ این سیاست از سوی ناتو موجب تنزل ارزش نیروهای نظامی متعارف فرانسه گردید و این ذهنیت را در میان رهبران پاریس به وجود آورد که تنها هسته‌ای شدن موجب بازگشت فرانسه به جایگاه مقتدر پیشین خود خواهد شد. (Hymans, 2006: 461) در اکتبر ۱۹۵۷ پرتاب ماهواره اسپوتنیک شوروی به فضا، توانایی شوروی در حمله موشکی (با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای) به خاک آمریکا را به خوبی نشان

۱ - <http://cow.dss.ucdavis.edu/news/alliances-data-set-v4-1-available-1>

می‌داد. این رخداد موجب ارزیابی مجدد در راهبرد هسته‌ای ناتو شد. ژنرال دوگل رئیس جمهور وقت فرانسه که به خوبی پیام شوروی را دریافته بود، در دیدار با همتای آمریکایی خود جان اف کندی نگرانی پاریس از تهدید شوروی را این گونه ابراز کرد: «ایالات متحده تنها در صورتی از جنگ افزارهای هسته‌ای خود استفاده خواهد کرد که خاک آمریکا مورد تهدید واقع شود. فرانسه به نیروی بازدارنده هسته‌ای نیاز دارد.» (Lynch, 2006: 191)

دومین تحول، بحران کانال سوئز (۱۹۵۴-۵۶) بود که طی آن واگرایی عمیقی بین واشنگتن و پاریس در حوزه منافع امنیتی-سیاسی به خوبی به وجود آمد. عدم حمایت آمریکا از فرانسه در جنگ هندوچین (۱۹۵۴) که به استقلال سه مستعمره فرانسه (کامبوج، لائوس و ویتنام) انجامید، این کشور را در تصمیم برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای مصمم‌تر کرد. (Goldstein, 2000) به دنبال این شکست و جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر در جولای ۱۹۵۶، کانال سوئز را ملی اعلام کرد. فرانسه و انگلیس در اکتبر همان سال در حمایت از رژیم صهیونیستی، برای بازپس‌گیری کنترل کانال عملیات مشترک نظامی انجام دادند. شوروی در پاسخ به این اقدام، هر سه کشور را به حمله هسته‌ای تهدید کرد. سپس آمریکا در واکنش، شوروی را به حمله اتمی تهدید اما همزمان فرانسه و انگلیس را به ترک مخاصمه دعوت کرد. فرانسه و انگلیس با ادامه فشارهای آمریکا، از مواضع خود عقب‌نشینی کردند. پس از بحران کانال سوئز، ژنرال دوگل به این نتیجه رسید که قدرت هسته‌ای آمریکا الزاماً منافع حیاتی فرانسه را تأمین نخواهد کرد. علاوه بر بحران کانال سوئز، حمایت واشنگتن از استقلال الجزایر، فرانسه را نسبت به حمایت آمریکا در مقابل حمله احتمالی شوروی به شدت بدبین کرد و در نهایت، در واکنش به مخالفت‌های آمریکا با ادامه برنامه هسته‌ای فرانسه، این کشور در سال ۱۹۵۹ از ساختار نظامی ناتو خارج شد. (Lynch, 2006: 204)

با توجه به اینکه در طی برنامه هسته‌ای فرانسه، این کشور زیر چتر حمایت هسته‌ای آمریکا قرار داشت، از دید رهبران شوروی، هسته‌ای شدن فرانسه، موجب تشدید تهدیدات امنیتی پیرامون شوروی نمی‌شد. از سوی دیگر، به دلیل حمایت آمریکا، حمله بازدارنده به تأسیسات هسته‌ای فرانسه، هزینه بسیار زیادی برای شوروی دربر داشت. بر اساس محاسبات

راهبردی شوروی، از آنجایی که در صورت دستیابی فرانسه به تسلیحات هسته‌ای، تغییر در سطح موازنه قدرت با غرب، بسیار کمتر از هزینه حمله بازدارنده برآورد می‌شد، شوروی اقدام قاطعی در خصوص برنامه هسته‌ای فرانسه انجام نداد. به‌طور خلاصه، فرانسه با دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی می‌توانست همزمان با حفظ تمامیت ارضی، منافع حیاتی فراسرزمینی خود را نیز دنبال کند. دستیابی به جنگ‌افزارهای هسته‌ای سه دستاورد مهم برای رهبران پاریس در پی داشت: ۱- هرگونه تهدید اتمی شوروی با پاسخ هسته‌ای مواجه می‌شد؛ ۲- شکست در جنگ ویتنام و بحران کانال سوئز که به دلیل تهدید اتمی شوروی به فرانسه تحمیل شد، دیگر تکرار نمی‌شد و فرانسه به دلیل تهدید به حمله هسته‌ای از اهداف حیاتی خود چشم‌پوشی نمی‌کرد؛ ۳- نیروی نظامی متعارف فرانسه می‌توانست بدون نگرانی از تمامیت ارضی کشور به تعقیب اهداف فرانسه در آن سوی مرزهای این کشور بپردازد.

#### پاکستان (۱۹۷۲-۹۰)

همانند فرانسه، پاکستان نیز نمونه مکانیزم دوم اشاعه در شکل ۲ می‌باشد. پاکستان در مواجهه با تهدیدات امنیتی رقیب قدرتمندش هند و در حالی که متحد هسته‌ای پاکستان (آمریکا) سیاست‌های دوگانه‌ای در قبال اسلام‌آباد اتخاذ کرده بود، اقدام به گام برداشتن در جهت دستیابی به تسلیحات هسته‌ای نمود. سیاست خارجی پاکستان از زمان استقلال در سال ۱۹۴۷ بر بازدارندگی نسبت به همسایه و رقیب قدرتمندش هند مبتنی بوده است. آمریکا در سال ۱۹۵۹ ضمن اطمینان‌بخشی در خصوص حمایت از استقلال و تمامیت ارضی پاکستان، کمک‌های نظامی و اقتصادی فراوانی در اختیار این کشور گذاشت. با توجه به اینکه بر اساس ملاحظات سیاسی و امنیتی آمریکا، پاکستان به‌عنوان سدی در مقابل گسترش کمونیسم و هم‌چنین پایگاهی برای عملیات اطلاعاتی بر علیه چین و شوروی محسوب می‌شد، رهبران اسلام‌آباد در آن مقطع نسبت به حمایت غرب در مقابل تهدیدات امنیتی هند تردید نداشتند. زمانی که چین در اکتبر ۱۹۶۲ به هند حمله کرد، واشنگتن سریعاً به کمک هند شتافت. این اقدام آمریکا موجی از نگرانی را در میان نخبگان سیاسی - نظامی پاکستان برانگیخت. (Pattanaik, 2000: 945-952) علاوه بر آن ظهور ماهواره‌های جاسوسی - شناسایی، اهمیت دسترسی

به خاک پاکستان را برای آمریکا کم‌رنگ کرد. (Cheema, 1980: 188-196) هراس از عدم حمایت نظامی آمریکا، در خلال جنگ‌های سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ هند و پاکستان قوت بیش‌تری گرفت. جنگ سال ۱۹۶۵ در حالی به وقوع پیوست که آمریکا منافع امنیتی چندانی مهمی در منطقه کشمیر نداشت. واشنگتن در طی این جنگ بی‌طرف باقی ماند و پس از پایان منازعه نیز صادرات اسلحه را به هر دو کشور ممنوع کرد. این اقدام برای پاکستان که به شدت به کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا وابسته بود، ضربه بزرگی محسوب می‌شد. آمریکا در جنگ سال ۱۹۷۰ نیز که طی آن پاکستان حاکمیت خود بر بنگلادش را از دست داد، تنها به ارسال یک ناو هواپیمابر به خلیج بنگال اکتفا کرد. حرکتی که از سوی اسلام‌آباد تنها به‌عنوان اقدامی نمادین تفسیر شد. با توجه به عدم حمایت آمریکا در طی دو جنگ و هم‌چنین آزمایش موفقیت‌آمیز بمب هسته‌ای توسط هند در سال ۱۹۷۴، پاکستان به برنامه هسته‌ای خود که از نیمه دهه ۱۹۵۰ آغاز شده بود، شتاب بیش‌تری بخشید. پاکستان در سال ۱۹۷۶ موافقتنامه‌ای برای خرید تجهیزات هسته‌ای با فرانسه امضا کرد. یکسال پس از این موافقتنامه و پس از کودتای ژنرال ضیاءالحق، آمریکا تمامی کمک‌های نظامی و اقتصادی خود به پاکستان را به حالت تعلیق درآورد. هم‌چنین دولت کارتر بر خلاف قانون منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای مصوب کنگره، برای دولت هند سوخت هسته‌ای تأمین کرد. (Cheema, 1980: 190) اکنون اسلام‌آباد دیگر نسبت به عدم حمایت آمریکا از منافع حیاتی و استقلال پاکستان تردید نداشت، اما پس از حمله شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، بخت با پاکستان همراه شد و آمریکا تحریم‌های اقتصادی را لغو و کمک نظامی به اسلام‌آباد را از سر گرفت. با این حال، علی‌رغم چرخش دوباره آمریکا به سوی پاکستان، دولت این کشور که به خوبی می‌دانست کمک‌های آمریکا تنها تا پایان منازعه در افغانستان تداوم خواهد داشت، در دهه ۱۹۸۰ به برنامه هسته‌ای خود سرعت بیش‌تری بخشید تا اینکه در سال ۱۹۸۷ ژنرال ضیاءالحق رسماً اعلام کرد پاکستان توانایی ساخت بمب هسته‌ای را دارد. (Narang, 2013: 489) برنامه هسته‌ای پاکستان نمونه خوبی از الگوی اشاعه هسته‌ای توسط کشوری دارای متحد هسته‌ای است که علاوه بر مواجهه با حادثه‌ترین تهدیدات امنیتی، نسبت به حمایت متحد هسته‌ای خود اطمینان کافی ندارد.

## عراق (۱۹۷۲-۹۱)

پس از آنکه آمریکا به دنبال اعلام دکترین «اتم در خدمت صلح»، در سال ۱۹۵۶ اقدام به ایجاد سازمان انرژی اتمی عراق نمود، برنامه هسته‌ای این کشور با اهداف غیرنظامی آغاز شد. پس از سقوط نظام پادشاهی و تشکیل جمهوری عراق در سال ۱۹۵۸ این کشور از پیمان دفاعی بغداد خارج شد و در سال ۱۹۷۲ با اتحاد شوروی موافقتنامه روابط دوستانه به امضا رساند. این تفاهم‌نامه تنها در سطح مشاوره نظامی بود و در سپتامبر ۱۹۹۰، پس از اشغال کویت توسط عراق (پیش از خاتمه یافتن برنامه هسته‌ای عراق) فسخ شد. برنامه هسته‌ای عراق در ابتدای دهه ۱۹۷۰ ابعاد نظامی یافت (Hamza, 1998) و از آن پس این کشور با دو تهدید بالقوه مخاطره‌آمیز (ایران و رژیم صهیونیستی) مواجه شد. در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، هم‌چنین در ابتدای شکل‌گیری رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۷، بغداد به تل‌آویو اعلان جنگ داد و در هر دو مورد نیز شکست خورد. کشورمان نیز دو بار در سال‌های ۶۰-۱۹۵۹ و ۱۹۶۹ درگیر منازعات مرزی با عراق و از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ نیز در جنگ با این کشور بود. رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۸۱ و در جریان جنگ تحمیلی، طی عملیات اپرا، تأسیسات هسته‌ای عراق را بمباران کرد و راکتور تحقیقاتی اسیراک که از فرانسه خریداری شده بود، به‌طور کامل منهدم کرد. (Ramberg, 2006: 48-56) برنامه هسته‌ای عراق پس از این حمله بازدارنده، تا زمان یورش به کویت در سال ۱۹۹۰ به‌طور پنهانی دنبال شد و از این مقطع سرعت بیش‌تری گرفت. عراق در زمان حمله به کویت دارای سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک بود که آماده پرتاب با موشک به سوی دشمن بودند. مقامات عراقی اعتراف کردند که ۱۹۱ کلاهک مجهز به مواد بیولوژیک در اختیار داشتند و می‌توانستند دو هزار لیتر از این مواد را روی هر هدف مشخصی پخش کنند. آنسکام بیش از ۸۰۰ موشک اسکاد که به کلاهک‌های پر شده از گاز عصبی و سارین مجهز بودند، کشف کرد. صدام حسین هرگز فرمان استفاده از این سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک را علیه نیروهای آمریکایی و یا شهرهای رژیم صهیونیستی صادر نکرد. احتمال می‌رود که عامل بازدارنده این امر هراس از حمله اتمی آمریکا و یا رژیم صهیونیستی بوده باشد. (لطفیان، ۱۳۸۸: ۲۰۱) فعالیت‌های هسته‌ای عراق با حمله نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا در عملیات آزادسازی کویت متوقف شد. برنامه هسته‌ای عراق در ادامه دهه ۱۹۹۰ با بازرسی‌های مداوم آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، تحریم‌های آمریکا و تهدید جدی



به حمله بازدارنده کاملاً برچیده شد، تا اینکه در سال ۲۰۰۳ ایالات متحده علی‌رغم عدم اطمینان از ادامه فعالیت‌های هسته‌ای عراق به این کشور حمله و این برنامه را خاتمه داد. بر طبق اظهارات اسکات ریتر، بازرس ویژه سازمان ملل در عراق بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۸، شدت تحریم‌های اعمال‌شده بر عراق، صدام را کاملاً متقاعد کرده بود که از ادامه فعالیت‌های هسته‌ای این کشور صرف‌نظر کند. بر طبق گزارش‌های هانس بلیکس، دبیر کل وقت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، تحریم‌ها به اقتصاد عراق لطمه جبران‌ناپذیری وارد کرد؛ به‌طوری‌که واردات عراق بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶، ۸۶ درصد کاهش یافته بود. (Freedman, 2004: 33)

برنامه هسته‌ای عراق به خوبی نشان می‌دهد که یک دولت ضعیف و فاقد متحد هسته‌ای، علی‌رغم مواجهه با تهدیدات امنیتی قابل توجه و هم‌چنین تمایل به هسته‌ای شدن، فرصتی برای پیشبرد برنامه خود نخواهد داشت.

#### برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز جمهوری اسلامی ایران

در بررسی سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، باید به نقش عوامل محیطی شامل توزیع قدرت در نظام بین‌الملل، توزیع قدرت در منطقه‌ای که ایران در آن قرار گرفته است، الگوهای دوستی و دشمنی حاکم بر این دو سطح، ادراکات دولت‌های منطقه‌ای و غربی (به‌عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل) از دولت ایران به‌طور کل و فعالیت‌های هسته‌ای این کشور به‌طور خاص، هم‌پیمانان دولت ایران در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، جهت‌گیری‌های دولت‌های چین و روسیه نسبت به برنامه هسته‌ای ایران و نقشی که آنها در فرایند مذاکرات و تصمیم‌گیری‌ها می‌توانند ایفا کنند و ... همه و همه می‌تواند در تجزیه و تحلیل سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و جهت‌گیری آن مؤثر واقع شود. (رسولی ثانی‌آبادی، ۱۳۹۴: ۲۴۷) با توجه به «معادله دستیابی هسته‌ای» که در بخش چارچوب تحلیل ارائه دادیم، در این بخش به تفسیر مؤلفه‌های این معادله برای برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران می‌پردازیم:

**مؤلفه نخست، تغییر در سطح موازنه قدرت:** کشورهای عرب غرب آسیا (خاورمیانه) به علت ضعف زیرساخت‌ها و تأسیسات نظامی و نداشتن عمق راهبردی دفاعی همواره نگرانی‌ها و

دغدغه‌های مهمی در امور دفاعی - امنیتی خود خواهند داشت. یکی از مسائل عمده‌ای که به این نگرانی‌ها افزوده است، موضوع پیشرفت‌های سال‌های اخیر جمهوری اسلامی ایران در همه زمینه‌ها به‌ویژه موضوع پیشرفت‌ها و دستاوردهای نظامی و انرژی هسته‌ای می‌باشد. عمده دلیل حضور نیروهای فرامنطقه‌ای در خاورمیانه نیز همین ترس و نگرانی این کشورها از یک همسایه قدرتمند می‌باشد. مقامات دولت‌های منطقه به دلیل القائنات منفی وارده از سوی آمریکا و غرب از برنامه هسته‌ای ایران احساس نگرانی می‌کنند و بر این باورند که هر چه جمهوری اسلامی ایران در بعد نظامی تقویت شود و به فناوری‌های پیچیده و مدرن نظامی مجهز گردد، امنیت آنها بیش‌تر به خطر می‌افتد. (عبوضی، ۱۳۹۰: ۳۷۴-۳۷۶)

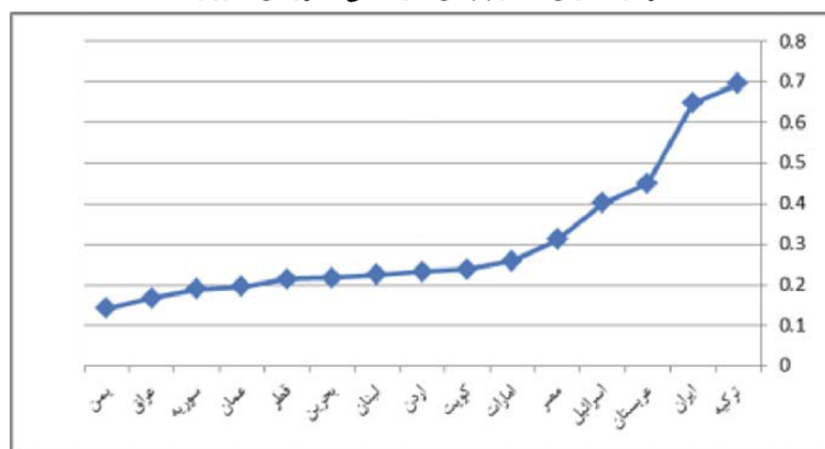
در رتبه‌بندی جهانی «شاخص ترکیبی قدرت ملی» (CINC) سال ۲۰۱۶ که با استفاده از مؤلفه‌های تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه ملی، جمعیت کل کشور، جمعیت شهری، شاخص توسعه انسانی، میزان تولید آهن و فولاد، میزان مصرف انرژی، تعداد نیروهای نظامی و میزان بودجه نظامی اندازه‌گیری می‌شود و توسط دانشگاه UCDAVIS در امریکا انتشار می‌یابد، رتبه‌بندی قدرت ملی ۶ کشور خاورمیانه در سال ۲۰۱۶ بدین شرح است:

کشور	رتبه در خاورمیانه	رتبه جهانی قدرت ملی	ارزش شاخص قدرت ملی
	MDEST RNK	NPIRKNK	NPIZ
جمهوری اسلامی ایران	۱	۱۸	۱/۲۲۹۵۴
ترکیه	۲	۲۱	۱/۱۳۱۳۶
عربستان سعودی	۳	۲۴	۱/۰۶۷۵۴
اسرائیل	۴	۳۰	۱/۰۳۷۷۷
مصر	۵	۴۲	۰/۸۸۶۴۶۳
امارات متحده عربی	۶	۵۰	۰/۸۰۱۸۲۹

منبع: <http://www.nationalpower.info/>

پیشگامی فرد نیز در یک مطالعه جامع دیگر که در سال ۱۳۹۲ در مجله سیاست دفاعی منتشر شده، با پردازش ۸۱ متغیر در قالب ۱۳ شاخص نظامی، فضایی، فرامرزی، جمعیت، وسعت، سرزمینی، سیاسی - حکومتی، فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی، علمی - فناوری، به رتبه‌بندی قدرت ملی ۱۵ کشور خاورمیانه با استفاده از روش TOPSIS پرداخته است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که در منطقه خاورمیانه چهار سطح قدرت قابل شناسایی می‌باشد. به ترتیب کشورهای ترکیه و ایران در سطح اول قدرت، عربستان و رژیم صهیونیستی در سطح دوم، مصر در سطح سوم، و کشورهای امارات، کویت، اردن، لبنان، بحرین، قطر، عمان، سوریه، عراق و یمن در سطح چهارم قدرت منطقه خاورمیانه قرار دارند. (پیشگامی فرد، ۱۳۹۲) بنابراین، در سطح مؤلفه اول «معادله دستیابی هسته‌ای» یعنی موازنه قدرت، جمهوری اسلامی ایران از وضعیت مطلوب‌تری نسبت به رقبای منطقه‌ای خود برخوردار است.

نمودار شماره ۱ - رتبه‌بندی قدرت ملی کشورهای خاورمیانه



**مؤلفه دوم، هزینه جنگ بازدارنده:** دیدگاه نویسندگان این پژوهش بر این استدلال مبتنی است که عوامل زیر، «هزینه جنگ بازدارنده» را برای دشمنان نظام بسیار گزاف ساخته است. به طوری که با وجود تهدیدات مکرر، غرب نتوانسته از راه نظامی ایران را وادار به عقب‌نشینی از

مواضع انقلابی خود نماید. بنابراین، راهبردهای جدیدی هم‌چون جنگ نرم را در کنار تهدید نظامی در پیش گرفته است. این عوامل عبارتند از: ۱- توان ایران برای بازگشت به سطح فعالیت هسته‌ای پیشین با سرعت بالا و در حجم وسیع‌تر (از نظر حجم اورانیوم، سطح و میزان غنی‌سازی)؛ ۲- ظرفیت‌های منطقه‌ای موجود و جدید ایران و تحولات منطقه: سیل تحولات منطقه خاورمیانه ایران را در موقعیت خاصی قرار داده است که می‌تواند از مجموعه تحولات به سود خود بهره برد. علاوه بر ظرفیت‌های موجود ایران در سوریه، فلسطین و لبنان، ظهور گروه تروریستی داعش در عراق باعث شد که ایران علاوه بر نقش مستشاری برای دولت و گروه‌های مردمی عراق در مبارزه با داعش، عملیات نظامی نیز در این کشور انجام دهد. از سوی دیگر، قدرت گرفتن حوثی‌ها در یمن نیز به‌عنوان گروه شیعه نزدیک به ایران، ظرفیت جدیدی در این کشور برای ایران ایجاد کرده است. قدرت و وسعت ظرفیت‌های منطقه‌ای عامل دیگر تأثیرگذار بر افزایش دادن هزینه جنگ بازدارنده برای دشمنان نظام اسلامی است. (نوربخش، ۱۳۹۴: ۱۲۴)؛ ۳- نقش بارز راهبرد بازدارندگی به‌عنوان عنصر اصلی در راهبرد نظامی ایران: راهبرد بازدارندگی در معنای اصلی و نظامی آن از طریق نیروهای مسلح در ایران تأمین خواهد شد. مشخصه‌های بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران را تحت دو عنوان بازدارندگی نظامی سنتی و بازدارندگی موشکی می‌توان بررسی نمود. بازدارندگی نظامی سنتی دربردارنده‌ی گزینه‌هایی هم‌چون دفاع مسطح (موزائیکی)، بهره‌گیری از کمک متحدان راهبردی، تهدید امنیت صدور انرژی، جنگ نامتقارن، جنگ فرسایشی و عملیات استشهادی می‌باشد. در بعد بازدارندگی موشکی نیز با دستیابی ایران به موشک عاشورا باید گفت هر نقطه از خاورمیانه در تیررس موشک‌های ایران قرار دارد. از پایگاه هوایی اینجریلیک ترکیه تا پایگاه هوایی دیه‌گو گارسیا در اقیانوس هند و از تل‌آویو تا مراکز نظامی آمریکا در دریای سرخ. از این‌رو، هر متجاوز فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای به‌طور قطع می‌داند که از عواقب تجاوز خود در امان نخواهد بود. یکی دیگر از جنبه‌های بازدارندگی نظامی ایران تهدید کشورهای همسایه به تلافی همکاری با آمریکا در حمله به ایران می‌باشد. هدف از این سیاست در درجه‌ی اول فرستادن این پیام برای کشورهای همسایه است که ایران به دنبال تجاوز به خاک هیچ کشوری نمی‌باشد، اما نمی‌تواند بپذیرد که خاک کشور همسایه‌اش به مأمنی برای

دشمنانش در حمله به ایران تبدیل شده است. بنابراین، در صورتی که این کشورها با ایالات متحده همکاری نمایند، باید انتظار پاسخی قاطع و سریع از جانب ایران را داشته باشند. از دیگر جنبه‌های بازدارندگی ایران، تهدید دشمنان به وارد کردن خسارت‌های جبران‌ناپذیر از طریق متحدان خود حتی در صورت از بین رفتن توان نظامی داخل می‌باشد. ایران بارها تأکید کرده است که حمله به ایران کل خاورمیانه را به آتش خواهد کشید، چراکه جنگ آمریکا علیه ایران تنها به ایران محدود نمی‌شود و بر خلاف تصور کارشناسان نظامی آمریکا جنگی کوتاه‌مدت نخواهد بود. (باقری دولت‌آبادی، ۱۳۹۲: ۶۳-۷۵) از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران با کاربست راهبرد بازدارندگی یکجانبه منطقه‌ای، بازدارندگی غیرمستقیم منطقه‌ای و بازدارندگی شبکه‌ای، هزینه اقدام پیشگیرانه (جنگ بازدارنده) را برای دشمنان بسیار افزایش می‌دهد. شبکه ژئوکالچری اسلام‌گرایی شیعی از جمله شبکه‌های موجود در منطقه است که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان واحد مرکزی آن به حساب می‌آید و جایگاه این خرده‌شبکه در بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران، می‌تواند در زمره موضوعات مهم مرتبط به بازدارندگی منطقه‌ای در خاورمیانه محسوب شود. در اینجا بیش از هر چیز نقش و ظرفیت خرده‌شبکه اسلام‌گرایی شیعی در قبال تهدیدهای موجود در منطقه علیه جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت است. (سینی، ۱۳۹۱: ۶۹)

از سوی دیگر، ماهیت برنامه هسته‌ای ایران به دلیل اتصال مستقیم با افکار عمومی جهان و هم‌چنین معادلات سیاسی امنیتی منطقه‌ای، آمریکا را مجبور به ورود به گفتگوهای راهبردی و تعامل رقابتی کرده است. از آنجا که منطق برنامه هسته‌ای ایران طبق قراردادهای بین‌المللی از جمله قرارداد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای پذیرفته شده است، کشوری مانند آمریکا به راحتی نمی‌تواند صرفاً به بهانه غنی‌سازی اورانیوم با ایران وارد جنگ شود. در اینجا آمریکا برای شروع جنگ نیاز به مجوز شورای امنیت دارد و ایجاد اجماع در این شورا کار آسانی نیست، چون سایر کشورهای صاحب حق و تو مانند روسیه و چین خواهان جنگ با ایران نیستند و ایالات متحده نیز در شرایط سال ۲۰۰۳ نیست که به تنهایی وارد جنگ با ایران شود. در وضع فعلی و با توجه به بحران سوریه، جنگ یمن و بحران آوارگان سوری و افراط‌گرایی که از جمله مسائل مهمی است که جامعه جهانی با آن مواجه است، آمریکا توان هدایت عملیات نظامی در جبهه سوم

(پس از افغانستان و عراق) را ندارد و سیاست‌های او با ما نیز عمدتاً بر مبنای کاربرد دیپلماسی برای حل مسائل سیاست خارجی آمریکا قرار دارد. (برزگر، ۱۳۸۹: ۳۹)

در مجموع، با نگاه به مؤلفه نخست «معادله دستیابی هسته‌ای» یعنی «تغییر در سطح موازنه قدرت»، با توجه به گستردگی جمعیت ایران، جغرافیایی انسانی و نظامی منحصر به فرد، تعداد نفرات، نیروهای مسلح و میزان تولید سلاح‌های متعارفی که در اختیار ایران است، در سطح منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران از شاخص «قدرت ملی» بالاتری برخوردار است و قدرت نخست خاورمیانه محسوب می‌گردد. از سوی دیگر، سیاست‌های بازدارندگی ایران که شامل شاخص‌های بازدارندگی کلاسیک، بازدارندگی موشکی، ظرفیت‌های منطقه‌ای، شبکه ژئوکالچری اسلام‌گرایی شیعی و نیز دربردارنده شیوه بدیعی از بازدارندگی نوین که مقام معظم رهبری در سال ۱۳۹۰ در بیانات‌شان از آن با این عنوان یاد می‌کنند: «در برابر تهدید، تهدید می‌کنیم.» (باقری دولت‌آبادی، ۱۳۹۲: ۴۴) می‌گردد، هزینه جنگ بازدارنده را برای دشمنان بسیار افزایش داده است، به طوری که عملاً در معادله دستیابی هسته‌ای نقش مؤلفه «جنگ بازدارنده» بسیار کم‌رنگ شده است. بنابراین، برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز جمهوری اسلامی ایران در ناحیه یک جدول شماره ۱ قرار می‌گیرد؛ یعنی جمهوری اسلامی ایران فرصت دستیابی را دارد، اما انگیزه‌ای برای گام برداشتن در این عرصه ندارد: اول، به دلیل اینکه مقام معظم رهبری تسلیحات هسته‌ای را مغایر با شرع مقدس و حرام اعلام فرمودند و دوم اینکه پیشرفت‌های علمی- فناورانه، پیشرفت‌های شگرف در عرصه سلاح‌های نظامی متعارف و به خصوص گام‌های بسیار بلندی که جمهوری اسلامی ایران در حوزه توسعه فناوری موشکی برداشته است، در کنار نگاه ایران به تعامل سازنده با جامعه جهانی، همگی از عواملی هستند که نافی حرکت ایران به سمت ساخت تسلیحات هسته‌ای است.

### نتیجه‌گیری

امنیت انگیزه اصلی برای به دست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی است. با این حال، نظریه‌های گسترش هسته‌ای که بر مبنای امنیت طراحی شده‌اند، نمی‌توانند توضیح دهند که چرا برخی از

دولت‌هایی که با تهدیدات امنیتی بسیار جدی مواجه‌اند، در جهت دستیابی به تسلیحات هسته‌ای گام بر نمی‌دارند. در این پژوهش چارچوبی تحلیلی برای واکاوی علل راهبردهای گوناگون برنامه هسته‌ای دولت‌های اشاعه‌گر ارائه دادیم. ما نه تنها بر روی اهداف امنیتی کشور اشاعه‌گر (که قصد دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی را دارد)، بلکه بر روی دشمنان و هم‌چنین وضعیت استقرار تسلیحات هسته‌ای آمریکا در خاک کشور اشاعه‌گر نیز متمرکز شدیم. یک کشور زمانی به تسلیحات کشتار جمعی دست می‌یابد که علاوه بر مواجهه با تهدیدات جدی امنیتی، دارای قدرت نسبی زیاد و یا دارای متحدی هسته‌ای باشد؛ به طوری که از دیدگاه سیاست‌گزاران و تصمیم‌گیران آن کشور اشاعه‌گر، نگرانی عمیقی نسبت به ادامه حمایت‌های آن متحد وجود داشته باشد. کشورهای نسبتاً ضعیف که متحد هسته‌ای ندارند، فاقد فرصتی برای هسته‌ای شدن هستند و در عین حال، کشورهایی که متحد هسته‌ای قابل اعتماد دارند، و نیز کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران به دلیل برخورداری از سطح قدرت نسبی بالا و قدرت بازدارندگی کلاسیک، موشکی و شبکه‌ای انگیزه لازم برای هسته‌ای شدن را نخواهند داشت. همان‌طور که الگوهای تاریخی اشاعه نشان می‌دهند، تاکنون هیچ کشور ضعیف و فاقد متحد هسته‌ای به تسلیحات کشتار جمعی دست نیافته است. ما این چارچوب تحلیلی پیشنهادی را با استفاده از نمونه‌های تاریخی توسعه هسته‌ای مورد آزمایش قرار دادیم و همان‌گونه که نشان دادیم، الگوهای تاریخی اشاعه به خوبی با پیش‌بینی‌های «معادله دستیابی هسته‌ای» هم‌خوانی دارند.

## منابع

## فارسی

- ۱- باقری دولت‌آبادی، علی (۱۳۹۲)، «نقش عنصر بازدارندگی در راهبرد نظامی ایران»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال بیست و دوم، شماره ۸۵، زمستان.
- ۲- برزگر، کیهان (۱۳۸۹)، «برنامه هسته‌ای و امکان گفتگوی استراتژیک میان ایران و آمریکا»، فصلنامه آفاق امنیت، دوره جدید، سال سوم، شماره ششم، بهار.
- ۳- پیشگاهی فرد، زهرا و مرتضی فراهانی (۱۳۹۲)، «رتبه‌بندی قدرت ملی کشورهای خاورمیانه با استفاده از روش تصمیم‌گیری چند شاخصه»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال بیست و یکم، شماره ۸۲، بهار.
- ۴- تخشید، محمدرضا و اردشیر نوریان (۱۳۸۷)، «یکجانبه‌گرایی آمریکا و تأثیر آن بر نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره ۴۱، بهار.
- ۵- جعفری، علی‌اکبر و سعید پیرمحمدی (۱۳۹۴)، «سیاست منع اشاعه در کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا، (کلپتسون، بوش و اوباما)»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال بیست و سوم، شماره ۹۰، بهار.
- ۶- حسینی متین، سیدمهدی (۱۳۸۸)، «نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و اثرات آن بر سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره ۳، پاییز.
- ۷- رسولی ثانی‌آبادی، الهام و سیدمحسن میرحسینی (۱۳۹۴)، «بررسی عوامل شکل‌دهنده به سیاست هسته‌ای دولت اعتدال براساس نظریه پیوستگی جیمز روزنا»، فصلنامه راهبرد، شماره ۷۴، بهار ۱۳۹۴.
- ۸- زهرانی، مصطفی و احمد سلطانی‌نژاد و مهدی شاپوری (۱۳۹۲)، «آمریکا و برنامه هسته‌ای ایران؛ استراتژی برجینش و ابزارهای آن»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال شانزدهم، شماره اول، بهار.
- ۹- سیفی، یوسف (۱۳۹۱)، «ژئوکالچر اسلام‌گرایی شیعی در خاورمیانه و تأثیر آن بر بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه آفاق امنیت، سال پنجم، شماره هفدهم، زمستان ۱۳۹۱.
- ۱۰- عبوضی، محمد رحیم (۱۳۹۰)، «سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه و الگوی امنیتی جمهوری اسلامی در منطقه خلیج فارس»، فصلنامه راهبرد، سال بیستم، شماره ۵۸، بهار ۱۳۹۰.



- ۱۱- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۲)، «نظریه‌های روابط بین‌الملل؛ بنیان‌های نظری نظم و رژیم‌های بین‌المللی»، تهران: نشر میزان.
- ۱۲- قهرمانپور، رحمان (۱۳۸۷)، «رویکرد قدرت‌های بزرگ به موضوع هسته‌ای ایران»، تهران: معاونت پژوهش‌های روابط بین‌الملل، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- ۱۳- قهرمانپور، رحمان (۱۳۸۸)، «سیاست هسته‌ای آرژانتین و دلایل تغییر آن در دهه ۱۹۹۰»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره ۴، زمستان.
- ۱۴- کاظمی، علی‌اصغر و مسعود گودرزی (۱۳۹۲)، «اشاعه هسته‌ای و پیامدهای آن بر اوراسیا»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره شانزدهم، پاییز ۱۳۹۲.
- ۱۵- لطفیان، سعیده (۱۳۸۸)، «جنگ افزارهای کشتار جمعی و کنترل تسلیحات در خاورمیانه»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره اول، بهار.
- ۱۶- نوربخش، سیده‌ادی و دیگران (۱۳۹۴)، «به‌کارگیری نظریه بازی‌ها در تحلیل منازعه ایران و آمریکا با محوریت برنامه هسته‌ای ایران»، فصلنامه راهبرد، سال بیست و چهارم، شماره ۷۴، بهار ۱۳۹۴.
- ۱۷- والتز، کنت (۱۳۹۲)، «نظریه سیاست بین‌الملل»، غلامعلی چگنی‌زاده و داریوش یوسفی، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۱۸- هاشمی، فاطمه و امیرحسین زمانی‌نیا (۱۳۹۱)، «جهانی‌سازی از سلاح‌های هسته‌ای: تأملات جدید در مورد منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه»، فصلنامه راهبرد، سال بیست و یکم، شماره ۶۲، بهار ۱۳۹۱.

#### انگلیسی

- 19- Arquilla, John (1997), "Nuclear weapons in South Asia: More may be manageable" Comparative Strategy, Vol. 16, No. 1.
- 20- Cheema, Pervaiz Iqbal (1980), "Pakistan's quest for nuclear technology" Australian Journal of International Affairs, Vol. 34, No. 2.
- 21- Freedman, Lawrence (2004), "War in Iraq: Selling the Threat" Survival: Global Politics and Strategy, Vol. 46, No. 2.
- 22- Fuhrmann, Matthew and Todd S. Sechser (2014), "Signaling Alliance Commitments: Hand-Tying and Sunk Costs in Extended Nuclear Deterrence" American Journal of Political Science, Vol. 58, No. 4.
- 23- Goldstein, Avery (2000), "Deterrence and Security in the 21st Century: China, Britain, France and the Enduring Legacy of the Nuclear Revolution", CA: Stanford University Press.
- 24- Hmaza, Khidhir (1998), "Inside Saddam's Secret Nuclear Program", Bulletin of the Atomic Scientists, Vol. 54.
- 25- Hersman Rebecca K. C. and Robert peters (2006), "Nuclear U-Turns: Learning from

- 26- South Korean and Taiwanese Rollback”, Nonproliferation Review, Vol. 13, No 3.
- 27- Hymans, Jacques E.C. (2006), “Theories of nuclear proliferation: The state of the field” The Nonproliferation Review, Vol. 13, No. 3.
- 28- Hymans, Jacques E.C. (2012), “Botching the Bomb” Foreign Affairs, <https://www.foreignaffairs.com/articles/2012-04-16/botching-bomb>.
- 29- Kroenig, Matthew and Weintraub, Michael (2011), “The Nuclear Balance and International Conflict” [www.matthewkroenig.com](http://www.matthewkroenig.com).
- 30- Kydd, Andrew (2000), “Arms Races and Arms Control: Modeling the Hawk Perspective” American Journal of Political Science, Vol. 44, No. 2.
- 31- Lynch, Frances (2006), “France and the International Economy: from Vichy to the Treaty of Rome” Routledge Explorations in Economic History.
- 32- Mearsheimer, John J (1993), “Why we will soon miss the Cold War” [johnmearsheimer.uchicago.edu](http://johnmearsheimer.uchicago.edu).
- 33- Narang, Vipin (2013), “What Does It Take to Deter? Regional Power Nuclear Postures and International Conflict” Journal of Conflict Resolution, Vol. 57, No. 3.
- 34- Pattanaik, Smruti S. (2000), “Civil-Military coordination and defence decision-making in Pakistan” Strategic Analysis, Vol. 24, No. 5.
- 35- Purkitt, Helen E. and Stephen F. Burgess (2005), “South Africa's Weapons of Mass Destruction” Indiana University Press.
- 36- Ramberg, Bennett (2006), “Preemption paradox” Bulletin of the Atomic Scientists, Vol. 62, No. 4.
- 37- Reiter, Dan (2013), “Security Commitments and Nuclear Proliferation”, Foreign Policy Analysis, Vol. 10, Issue 1
- 38- Way, Christopher and Jessica L. P. Weeks (2011), “Making It Personal: Regime Type and Nuclear Proliferation” American Journal of Political Science, Vol. 58, No. 3.
- 39- Yuan, Jing Dong (1999), “Asia and non-proliferation after the Cold War: issues, challenges and strategies” Korean Journal of Defense Analysis, Vol. 11, No. 1.